

¹After these things Jesus shewed himself again to the disciples at the sea of Tiberias; and on this wise shewed he himself.²There were together Simon Peter, and Thomas called Didymus, and Nathanael of Cana in Galilee, and the sons of Zebedee, and two other of his disciples.³Simon Peter saith unto them, I go a fishing. They say unto him, We also go with thee. They went forth, and entered into a ship immediately; and that night they caught nothing.⁴But when the morning was now come, Jesus stood on the shore: but the disciples knew not that it was Jesus.⁵Then Jesus saith unto them, Children, have ye any meat? They answered him, No.⁶And he said unto them, Cast the net on the right side of the ship, and ye shall find. They cast therefore, and now they were not able to draw it for the multitude of fishes.⁷Therefore that disciple whom Jesus loved saith unto Peter, It is the Lord. Now when Simon Peter heard that it was the Lord, he girt his fisher's coat unto him, (for he was naked,) and did cast himself into the sea.⁸And the other disciples came in a little ship; (for they were not far from land, but as it were two hundred cubits,) dragging the net with fishes.⁹As soon then as they were come to land, they saw a fire of coals there, and fish laid thereon, and bread.¹⁰Jesus saith unto them, Bring of the fish which ye have now caught.¹¹Simon Peter went up, and drew the net to land full of great fishes, and hundred and fifty and three: and for all there were so many, yet was not the net broken.¹²Jesus saith unto them, Come and dine. And none of the disciples durst ask

آخرین ظهور عیسی به شاگردان

¹بعد از آن عیسی باز خود را در کنارهدریای طبریّه، به شاگردان ظاهر ساخت و بر اینطور نمودار گشت:²شمعون پطرس و توما، معروف به توأم، و تثنائیل، که از قنای جلیل، بود و دو پسر زیدی و دو نفر دیگر از شاگردان او جمع بودند.³شمعون پطرس به ایشان گفت: می‌روم تا صید ماهی کنم. به او گفتند: مانیز با تو می‌آییم. پس بیرون آمده، به کشتی سوار شدند و در آن شب چیزی نگرفتند.⁴و چون صبح شد، عیسی بر ساحل ایستاده بود لیکن شاگردان ندانستند که عیسی است.⁵عیسی بدیشان گفت: ای بچه‌ها، نزد شما خوراکی هست؟ به او جواب دادند که: نه.⁶بدیشان گفت: دام را به طرف راست کشتی بیندازید که خواهید یافت. پس انداختند و از کثرت ماهی نتوانستند آن را بکشند.⁷پس آن شاگردی، که عیسی او را محبت می‌نمود به پطرس گفت: خداوند است. چون شمعون پطرس شنید که خداوند است، جامه خود را به خوبستن پیچید چونکه برهنه بود و خود را در دریا انداخت.⁸اما شاگردان دیگر در زورق آمدند زیرا از خشکی دور نبودند، مگر قریب به دویست ذراع و دام ماهی را می‌کشیدند.⁹پس چون به خشکی آمدند، آتشی افروخته و ماهی بر آن گذارده و نان دیدند.¹⁰عیسی بدیشان گفت: از ماهیای که الآن گرفته‌اید، بیاورید.¹¹پس شمعون پطرس رفت و دام را بر زمین کشید، پُر از صد و پنجاه و سه ماهی بزرگ و با وجودی که اینقدر بود، دام پاره نشد.¹²عیسی بدیشان گفت: بیاید بخورید! ولی احدی از شاگردان جرأت نکرد که از او بپرسد تو کیستی، زیرا می‌دانستند که خداوند است.¹³آنگاه عیسی آمد و نان را گرفته، بدیشان داد و همچنین ماهی را.¹⁴و این مرتبه سوم بود که عیسی بعد از برخاستن از مردگان، خود را به شاگردان ظاهر کرد.

عیسی را پیروی کنید

¹⁵و بعد از غذا خوردن، عیسی به شمعون پطرس گفت: ای شمعون، پسر یونا، آیا مرا بیشتر از اینها محبت می‌نمایی؟ بدو گفت: بلی خداوند، تو می‌دانی که تو را دوست می‌دارم. بدو گفت: بره‌های مرا خوراک بده!¹⁶باز در ثانی به او گفت: ای شمعون، پسر یونا، آیا مرا محبت می‌نمایی؟ به او گفت: بلی

him, Who art thou? knowing that it was the Lord.¹³ Jesus then cometh, and taketh bread, and giveth them, and fish likewise.¹⁴ This is now the third time that Jesus shewed himself to his disciples, after that he was risen from the dead.¹⁵ So when they had dined, Jesus saith to Simon Peter, Simon, son of Jonas, lovest thou me more than these? He saith unto him, Yea, Lord; thou knowest that I love thee. He saith unto him, Feed my lambs.¹⁶ He saith to him again the second time, Simon, son of Jonas, lovest thou me? He saith unto him, Yea, Lord; thou knowest that I love thee. He saith unto him, Feed my sheep.¹⁷ He saith unto him the third time, Simon, son of Jonas, lovest thou me? Peter was grieved because he said unto him the third time, Lovest thou me? And he said unto him, Lord, thou knowest all things; thou knowest that I love thee. Jesus saith unto him, Feed my sheep.¹⁸ Verily, verily, I say unto thee, When thou wast young, thou girdedst thyself, and walkedst whither thou wouldest: but when thou shalt be old, thou shalt stretch forth thy hands, and another shall gird thee, and carry thee whither thou wouldest not.¹⁹ This spake he, signifying by what death he should glorify God. And when he had spoken this, he saith unto him, Follow me.²⁰ Then Peter, turning about, seeth the disciple whom Jesus loved following; which also leaned on his breast at supper, and said, Lord, which is he that betrayeth thee?²¹ Peter seeing him saith to Jesus, Lord, and what shall this man do?²² Jesus saith unto him, If I will that he tarry till I come, what is that to thee? follow thou me.²³ Then went this

خداوند، تو می‌دانی که تو را دوست می‌دارم. بدو گفت: گوسفندان مرا شبانی کن!¹⁷ مرتبه سوم بدو گفت: ای شمعون، پسر یونا، مرا دوست می‌داری؟ پطرس محزون گشت، زیرا مرتبه سوم بدو گفت: مرا دوست می‌داری؟ پس به او گفت: خداوند، تو بر همه چیز واقف هستی. تو می‌دانی که تو را دوست می‌دارم. عیسی بدو گفت: گوسفندان مرا خوراک ده! آمین، آمین، به تو می‌گویم: وقتی که جوان بودی، کمر خود را می‌بستی و هر جا می‌خواستی می‌رفتی و لکن زمانی که پیر شوی دستهای خود را دراز خواهی کرد و دیگران تو را بسته به جایی که نمی‌خواهیتو را خواهند برد.¹⁹ و بدین سخن اشاره کرد که به چه قسم موت خدا را جلال خواهد داد و چون این را گفت، به او فرمود: از عقب من بیا!²⁰ پطرس ملتفت شده، آن شاگردی را که عیسی او را محبت می‌نمود دید که از عقب می‌آید؛ و همان بود که بر سینه وی، وقت عشا تکیه میزد و گفت: خداوند، کیست آن که تو را تسلیم می‌کند؟²¹ پس چون پطرس او را دید، به عیسی گفت: ای خداوند و او چه شود؟²² عیسی بدو گفت: اگر بخواهم که او بماند تا باز آیم تو را چه؟ تو از عقب من بیا.²³ پس این سخن در میان برادران شهرت یافت که آن شاگرد نخواهد مرد. لیکن عیسی بدو نگفت که، نمی‌میرد، بلکه اگر بخواهم که او بماند تا باز آیم تو را چه؟

²⁴ و این شاگردی است که به این چیزها شهادت داد و اینها را نوشت و می‌دانیم که شهادت او راست است.²⁵ و دیگر کارهای بسیار عیسی بجا آورد که اگر فرداً فرداً نوشته شود گمان ندارم که جهان هم گنجایش نوشته‌ها را داشته باشد.

saying abroad among the brethren, that that disciple should not die: yet Jesus said not unto him, He shall not die; but, If I will that he tarry till I come, what is that to thee?²⁴ This is the disciple which testifieth of these things, and wrote these things: and we know that his testimony is true.²⁵ And there are also many other things which Jesus did, the which, if they should be written every one, I suppose that even the world itself could not contain the books that should be written. Amen.